



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده عدم ولایت بر غیر

تاریخ: ۱۲ آذر ۱۴۰۱

موضوع جزئی: ولایات مجعول از طرف خداوند - ۱. ولایت انبیاء - دلیل اول: آیات -

مصادف با: ۸ جمادی الاول ۱۴۴۴

ولایت تکوینی و تشریحی انبیاء

جلسه: ۱۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

ولایت تکوینی و تشریحی انبیاء

در مورد انبیاء و به خصوص نبی مکرم اسلام (ص) گفتیم دلایل متقنی بر ثبوت و جعل ولایت از طرف خداوند برای او یا آنها هستیم. قبل از اینکه این ولایت در مورد ائمه معصومین (ع) ثابت و بیان شود، توجه به این مطلب لازم است که ولایتی که برای نبی مکرم اسلام (ص) خصوصاً و سایر انبیاء عموماً ثابت است، هم ولایت تکوینی است و هم ولایت تشریحی. البته مقصود از بحث در اینجا ولایت تشریحی است.

۱. ولایت تکوینی

از آنجا که بنابر اجمال و خلاصه‌گویی است، فقط اشاره می‌کنم به دلایلی که ولایت تکوینی را برای نبی مکرم اسلام (ص) ثابت می‌کند؛ البته این به معنای حصر نیست، یعنی اینطور نیست که انبیاء صرفاً دارای چنین ولایتی باشند. این ولایت البته با توجه به توانایی‌ها و مراتب استعدادی اشخاص، حتی در غیر معصومین (ع) هم می‌تواند تحقق پیدا کند، البته به اذن الهی. نمونه‌هایی از این نوع ولایت را در اولیاء خداوند، بعضی از عرفا و اهل دل و اهل سیر و سلوک دیده‌ایم و مشاهده کرده‌ایم؛ ولی حتماً قلمرو و دایره این ولایت و قدرت تصرف در عالم تکوین، بین نبی مکرم اسلام (ص) و یکی از اهالی سیر و سلوک، خیلی متفاوت است؛ ولی اصل آن وجود دارد و قابل اثبات است؛ آن هم به دو دلیل عقل و نقل.

دلیل عقلی

دلیل عقلی ولایت تکوینی برای نبی مکرم اسلام (ص) و سایر انبیاء و اولیاء را اینگونه می‌توان تبیین کرد: در عالم دو قوس صعود و نزول داریم، در قوس نزول آنچه از خداوند صادر شده هر نامی را بر آن بگذاریم، نامی که مثلاً عارفان گذاشته‌اند حقیقت محمدیه، نامی که فلاسفه گذاشته‌اند عقل اول، یا نامی که متکلمین شیعه بر آن می‌گذارند نور محمد (ص)، اولین مخلوق خداوند تبارک و تعالی می‌باشد و او واسطه در افاضه وجود به عالم مادون است. این امری است که دلیل عقلی بر آن اقامه شده، صرف نظر از ادله نقلی؛ و اینکه به هر حال حقیقت وجودی پیامبر (ص) و نه شخص او که در فلان تاریخ متولد شد، واسطه فیض الهی و افاضه وجود به سراسر عالم هستی است و این با توجه به مراتب پایین تری که در وجود برای انوار دیگری هست و همینطور تا می‌رسد به عالم طبیعت و ماده، به هر حال جایگاه نبی مکرم اسلام (ص)، در قوس نزول معلوم است. قهراً کسی که در این جایگاه قرار دارد، البته به اذن الهی عالم تکوین هم به نوعی در تحت سیطره و نفوذ او است؛ و نیز در قوس صعود شخص پیامبر (ص) در این عالم دوباره از این عالم خاکی و از این مراحل عبور کرد و رسید به مقام خاص قرب که کسی یارای رسیدن به آن مقام را ندارد و همه انسان‌ها هم باید تلاش کنند به آن نقطه برسند، اگر ما از این زاویه نگاه کنیم که خداوند

تبارک و تعالی اینها را در قوس نزول و صعود به عنوان علت غایی این عالم در نظر گرفت برای خلق انسان‌ها به خصوص، تعبیر معروف «لولاک ما خلقت الافلاک» هم تقریباً اشاره به همین جهت می‌کند که بالاخره اینها علت غایی این عالم و خلق این عالم هستند. چنین موجوداتی با این جایگاه قهراً سیطره و قدرت دارند که بتوانند در عالم کون و مکان تصرف کنند. پس وساطت در افاضه از طریق آن حقیقت و نیز اینکه در قوس صعود علت غایی هستند، دلیل بر این است که چنین اشراف و احاطه‌ای برای وجود گرامی پیامبر اسلام(ص) وجود دارد.

سؤال:

استاد: بالاتر از امکان است؛ آنچه که در دلیل گفته شده بالاتر از امکان است؛ نمی‌تواند غیر از این باشد که وجود غیر از این مسیر و مجرا به سایر موجودات افاضه شود و این وابستگی هم در مرحله حدوث و هم در مرحله بقاء وجود دارد؛ لحظه به لحظه این وابستگی وجود دارد. شخص پیامبر گرامی اسلام(ص) هم خودش بعد از تولد در این عالم و بعد از آن مجاهدت‌ها و ریاضت‌ها و تلاش‌ها و البته با لطف و عنایت الهی به عنوان اینکه یک انسان برگزیده بود، اتصال به آن حقیقت پیدا کرد؛ خود این شخص هم در این عالم به آن نقطه رسید و الا نمی‌توانیم بگوییم از لحظه‌ای که کودک بود متصل به آن حقیقت بود. ولی بالاخره خود این عالم و عالم ماده هم برای شخص نبی مکرم اسلام(ص) بستری برای تعالی بیشتر بود؛ نمی‌توان گفت بود و نبود ریاضت‌ها، امتحانات و سختی‌ها، برای پیامبر(ص) علی السویه بوده است. قطعاً این مجاهدت‌ها و مصیبت‌ها و مشکلاتی که برای پیامبر(ص) پیش آمد و صبر بر آنها که هر کدامش خود یک مصیبتی بود، باعث استکمال پیامبر(ص) بود. در تاریخ نقل کرده‌اند که در یکی از جنگ‌ها پیامبر(ص) غنائم را تقسیم کرد؛ در فقه هم این بحث شده که بالاخره برخی غنائم خاص ولی و حاکم است. آنجا پیامبر(ص) یکی از غنائم را برای خودش برداشت و بقیه را به رزمندگان داد. یکی از کسانی که در جنگ حاضر بود به پیامبر(ص) عرض کرد یا در یک جمعی گفت که پیامبر(ص) شنیدید یا مستقیماً به خود پیامبر(ص) عرض کرد: بهترین‌ها را برای خود برداشتی و بقیه را به دیگران دادی. این روحیه را یک عده‌ای دارند که بالاخره یک جای کار باید یک علامت سؤال و اشکال بگذارند. پیامبری که شخصیت او از این امور مبرا بود، چه رنجی متحمل شد از این جمله؛ حالا این نه ضرب بود و نه زخم بود، بدتر از ضرب و زخم به جسم، ضرب و زخم به روح و دل بود، نوشته‌اند که پیامبر(ص) سر پایین انداخت و سرخ شد به شدت از این جمله تغییر رنگ چهره داد و فقط این جمله را فرمود که خدا رحمت کند برادرم موسی را به خاطر صبر بر این ناملازمات و مصیبت‌ها. نمی‌توان گفت این صبر برای پیامبر(ص) تعالی نمی‌آورد؛ ده‌ها و صدها برابر از این داستان در زندگی پیامبر و امیرالمؤمنین و ائمه(ع) بوده است. این خیلی مصیبتش بیشتر است تا بعضی از اموری که به ظاهر برای ما سخت است. تحمل و سعه صدر، چیزی است که ما خیلی کم داریم، متأسفانه؛ در ما و هم‌لباس‌های ما تحمل و سعه صدر بسیار کم است. و لذا شما می‌بینید اشخاصی که در یک مسجد یا جایی اهل تحمل و سعه صدر هستند چقدر در جذب قلوب مردم مؤثر و مفید و نافع هستند؛ چقدر اشخاص را از انحرافات فکری و اخلاقی نجات دادند و حفظ کردند. اصلاً انبیاء، نبی مکرم اسلام اینطور با مردم برخورد نمی‌کردند؛ در برابر اشتباهات و مثلاً خطای یک شخصی ببینید چطور برخورد می‌کرد پیامبر؛ سعه صدر و تحمل شرط اصلی معلم و هادی است. من خیلی می‌بینم در بین طلبه‌ها اصلاً تحمل شنیدن یک نظری غیر از نظر خودشان را ندارند و فوری شروع می‌کنند داد و بیداد و تهمت، واقعاً این نیست؛ این راه جذب قلوب نیست. آدم باید با روی باز

با انظار متفاوت برخورد کند؛ جوان می آید سؤال می کند، ممکن است رفتارش بد باشد، اما با ملاحظت، تفقد، محبت، خیلی می توان مؤثر بود. ما چون خیلی مواجه هستیم، مخصوصاً در بین روحانیت باید این جنبه تقویت شود؛ واقعاً نیاز به تحمل داریم و این تمرین می خواهد.

خلاصه اینکه پیامبر گرامی اسلام (ص) مصیبت‌هایی که از این رهگذر برایش پیش می آمد، آنقدر سنگین بود و غصه می خورد، نه فقط از این جهت که به او ناسزا می گفتند و تهمت می زدند، از اینکه می دید که مردم دارند بیراهه می روند؛ خود این بزرگترین مصیبت برای ایشان بود. اینها خیلی مهم‌تر از زخم‌های شمشیرها در جنگ بود. در آیه قرآن دارد که نزدیک است به خاطر این غصه قالب تهی کنی. پیامبر بالاخره با این ویژگی‌ها در این عالم خودش هم به آن حقیقت متصل شد.

دلیل نقلی

علاوه بر این دلیل عقلی که من خیلی خلاصه به آن اشاره کردم و واقعاً نیاز به بسط و شرح بیشتر دارد، روایاتی داریم که البته در خصوص پیامبر یا اهل بیت وارد شده، (ما فعلاً به ولایت آنها وارد نشدیم) و بر اساس آنها مضامین عالی‌های نقل شده که ولایت را برای نبی مکرم اسلام و سایر انبیاء ثابت می کند.

معجزاتی که برای انبیاء نقل شده، همه بر همین مدار است؛ کرامات و معجزات پیامبر مگر غیر از تصرف آنها در عالم تکوین است؟ درست است همه به اذن خداست، ولی بالاخره اینها با تصرف در عالم تکوین واقع شده است. در قرآن به چندین نمونه از این تصرفات و معجزات و کرامات اشاره کرده و البته در مورد پیامبر هم معجزات و کرامات متعددی ذکر شده است. مثلاً در خطبه قاصعه امیرالمؤمنین (ع) در مورد امر پیامبر به آن درخت و اینکه از ریشه درآمد و جابجا شد و در مقابل پیامبر قرار گرفت و نظایر این، آنجا این را نقل کرده اند؛ نظایر این هم کرامات و معجزات برای پیامبر وجود دارد. اینها همه حاکی از این است که این ولایت و قدرت تصرف در مورد پیامبر ثابت است.

در قرآن در مورد سایر انبیاء چندین نمونه ذکر شده است:

۱. در مورد حضرت ابراهیم خداوند می فرماید «فَخَذُ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصَرَّهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تَيْنُكَ سَعِيًّا وَأَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ داستان اینکه پرندۀای را چند قسمت کند و این را در چهار کوه قرار دهد و بعد آنها را دعوت کند، این جز تصرف در عالم تکوین چیست؟ البته به اراده و اذن الهی.

۲. در مورد القاء عصای حضرت موسی و اینکه تبدیل به ازدها شد، می فرماید: «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ»^۲.

۳. در مورد مسیح می فرماید: «أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ»^۳؛

۴. در مورد بلقیس می فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

۲. سوره اعراف، آیات ۱۰۷ و ۱۰۸.

۳. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي^۱.

در همه اینها بدست اینها این کار صورت گرفته است؛ ... در طول اراده الهی و مشیت الهی این کار از طریق اینها صورت گرفت. به هر حال این به اراده الهی و به اذن الهی واقع شده، بحثی در این نیست؛ اما وقتی به او می‌گویند تو این کار را بکن، یعنی این وجود و این ظرفیت را دارد که این کار را انجام دهد؛ درست است اگر خدا بخواهد یک چوب هم می‌تواند این کار را بکند، ولی این ظرفیت در آنها نبوده است. اینکه شما می‌بینید این معجزات به وسیله پیامبران و نبی مکرم اسلام (ص) صورت می‌گیرد، این بخاطر استعداد وجودی اینها بوده است. البته در بعضی از این موارد، چه بسا خود اینها از پیش هم نمی‌دانستند اما در بسیاری از موارد این چنین نبوده است؛ زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی، این کراماً اتفاق افتاده و اینطور نبود که حضرت عیسی نداند؛ می‌دانست و با اراده و علم این کار را کرده است.

بنابراین برخی موارد درست است که اینها از قبل نمی‌دانستند، ولی ندانستن اینها مشکلی و مانعی ایجاد نمی‌کند در آن مدعا؛ چه اینکه در بسیاری از موارد هم با علم و اطلاع از پیش اقدام به این کار می‌کردند.

سؤال:

استاد: مدعا این بود که پیامبر اکرم (ص) زمانی که پا به عرصه وجود گذاشت و متولد شد، درست است ما می‌گوییم این انسان برگزیده بود، بدون تردید خداوند اراده کرده بود و انسان‌هایی را برگزیده بود، با همان تعریفی که هست که اینها بیایند در این عالم خاکی الگو شوند برای بشر؛ ولی همین حقیقت، یعنی این شخص نمی‌توانیم بگوییم آن زمانی که متولد شد با آن زمانی که از دنیا رفت، در یک درجه و مرتبه بود. تحمل مصائب برای استكمال بود، آن را شاهد برای این آوردم که زحمات و مشقات و گرفتاری‌هایی که پیامبر تحمل کردند، قطعاً در این دنیا باعث استكمال نفس پیامبر و تعالی او و بالاتر رفتن درجه او شد. در سیر صعود گفتم که خود پیامبر هم تلاش کرد در این دنیا و آزمون داد و امتحان‌ها و بلاهای زیادی را پشت سر گذاشت و به آن حقیقت متصل شد؛ ما هم باید در قوس صعود این مسیر را طی کنیم؛ گرچه امکان رسیدن به آنجا برای ما نیست، اما می‌خواستم عرض کنم اینکه پیامبر در قوس نزول آن شخصیت و آن حقیقتش بوده و اشراف بر این عالم داشته، در قوس صعود هم به آنجا رسیده، کسی که در عالم هستی به یک معنا می‌شود شخصیت دوم عالم هستی به معنای واقعی کلمه خلیفه خدا، این خلافت فقط در حیث زعامت و ریاست بر جامعه نیست، این در عالم هستی هم هست؛ حالا «انی جاعل فی الارض خلیفه» که در مورد فی الارض البته بحث دارند که به چه معناست؛ ولی «انی جاعل فی الارض خلیفه» را چه زمانی خدا گفت؟ وقتی می‌خواست آدم را خلق کند. آن وقت شما این را چطور جمع می‌کنید با اینکه صادر اول از خداوند حقیقت محمدیه بوده؟ قبلش آدم خلق نشده بود؛ بالاخره آدم ابوالبشر که خلق شد و پا به عالم ماده گذاشت، ما نمی‌خواهیم قبل و بعد زمانی درست کنیم، بالاخره صادر اول از خدا همان حقیقت محمدیه بود. در روایت دارد که حضرت آدم می‌گوید که قبل از من نور خمره طیبه خلق شده است. اینها همه با هم قابل جمع است و هیچ مشکلی هم نیست. اصل آن حقیقت طیبه‌تاً حقیقت محمدیه یا نور محمد و آل پیامبر، اینها اولین مخلوقات خدا بوده و افاضه وجود از طریق اینهاست. وقتی اینها در این جایگاه قرار می‌گیرند، می‌شوند رتبه دوم در عالم هستی و مجرای فیض الهی، لذا همه عالم هستی در تحت تصرف و سیطره آنهاست. منتهی با اذن الهی؛ پس آن

۱. سوره نمل، آیه ۴۰.

حقیقت طبیعتاً این ولایت را دارد. شخص پیامبر هم در تاریخ خاص در این عالم زندگی کرده، طبیعتاً این ولایت را داشته ولی آن قدرتی که به این شخص داده می‌شود، از این منظر است که این حقیقتی است که در قوس نزول و صعود، جایگاه خاصی دارد و این جایگاه اگر مورد توجه قرار گیرد، خود به خود ولایت تکوینی برای او ثابت می‌شود. اینها براساس اعتقادات شیعه است؛ خود این تحلیل هم ممکن است از جهاتی جای بحث و گفتگو داشته باشد.

اما اجمالاً هم به دلیل نقلی و هم به دلیل عقلی، این مطلب کاملاً قابل اثبات است که پیامبر گرامی اسلام (ص) دارای ولایت تکوینی است.

سؤال:

استاد: دلیل عقلی، آن حقیقت هم اسمش را نمی‌گذاریم محمد بن عبدالله که در این تاریخ متولد شده، این که نمی‌شود؛ از نظر زمانی پیامبر چه زمانی متولد شده؟ این شخصی که در آن تاریخ متولد شده، چطور آن وقت قبل از حضرت آدم خلق شده است، پس معلوم است که خود این شخص نیست بلکه یک حقیقتی است. وقتی می‌گوییم دلیل عقلی، معنایش این نیست که مقدماتش همه عقلی باشند، وقتی ما چند مقدمه را کنار هم بگذاریم، از ضمیمه آنها نتیجه بگیریم، این هم می‌شود دلیل عقلی. ما چند مقدمه در اینجا داریم؛ می‌گوییم مثلاً اشرف مخلوقات در این عالم انسان است. اشرف نه فقط اینکه احترام بیشتری دارد، وقتی می‌گوییم اشرف یعنی سعه وجودی غیر قابل مقایسه با دیگران دارد؛ وقتی خداوند می‌گوید «انی جاعل فی الارض خلیفه»، می‌گوییم این خلیفه با مستخلف باید نسبتی داشته باشد، سنخیت داشته باشد؛ اینکه در بین همه موجودات این موجود است که سنخیت دارد، به استناد برخی آیات قرآن، روایات، این مقدماتی که ما می‌گوییم با ضمیمه آنها به این نتیجه می‌رسیم، این مقدمات بعضاً نقلی هستند و به آیات قرآن اتکاء دارند، اما باز منافاتی با عقلی بودن ندارد. خود همین قوس نزول را کلیتش را با دلیل عقل ثابت می‌کنیم. اینکه مثلاً «الواحد لایصدر عنه الا الواحد»، اینکه حتماً باید وسائطی باشد در این عالم، اینکه این عوالم بر هم مترتب هستند، عوالم وجود یک ترتب طولی دارند؛ ما یک سری پیش فرض‌هایی لازم داریم، آنها را باید یک به یک بیان کنیم؛ برخی مطالب را باید ضمیمه کنیم، این را خیلی فشرده و خلاصه من اینجا عرض کردم.

سؤال:

استاد: اجمالاً می‌خواستیم بگوییم ما با ادله نقلی و عقلی ولایت تکوینی را برای پیامبر مسلماً می‌توانیم ثابت کنیم.

۲. ولایت تشریحی

ولایت تشریحی برای پیامبر ثابت است. ولایت تشریحی یعنی قدرت بر امر و نهی، تصرف در امور دیگران با امر و نهی و دستور؛ این در مقابل تکوین است. حق تصرف در امور انسان‌ها داشتن. ولایت تکوینی و تشریحی برای خداوند تبارک و تعالی که در کامل‌ترین مرتبه ثابت است؛ اما ولایت تشریحی برای رسول گرامی اسلام (ص) و سایر انبیاء هم ثابت است؛ آیاتی که خواندیم و روایات که بیان خواهیم کرد، بر این مطلب دلالت دارند. بالاخره جلسه قبل بحث در آیات بود که دلالت بر ولایت انبیاء دارد، دلالت بر ولایت نبی مکرم اسلام دارد؛ عرض ما این بود که آن آیات همه عمدتاً ناظر به ولایت تشریحی است. این توضیح را از این جهت لازم بود که ما بیان کنیم. تقریباً شش هفت آیه ذکر کردیم؛ بعضی از آیات مربوط به اصل ولایت بود، ولایت به معنای امر و نهی و قدرت امر و نهی و به خصوص درباره حکومت هم بعضی از آیات بود؛ آیات دیگری هم وجود دارد. اینها عمدتاً

راجع به حوزه ولایت تشریحی است.

سؤال:

استاد: ما قبلاً گفتیم اوامر انبیاء به نحوی که همه انبیاء را شامل شود، حتی نبی مکرم اسلام، عمدتاً ارشاد به احکام الله است؛ آن شأن نبوت، رسالت و تبلیغ احکام، این یک امر مسلم است و بحثی راجع به آن نداریم و آن را همان اول گذاشتیم کنار. لذا این انبیاء که شما می‌فرمایید، اینها در حقیقت ارشاد به احکام خدا می‌کردند. لذا الان هم شاید نشود گفت همه انبیاء ولایت این چنینی داشتند، همه انبیاء ولایت به این معنا یعنی ولایت تشریحی را نداشتند؛ نبی مکرم اسلام قطعاً داشته، برخی انبیاء هم قطعاً داشته‌اند، اما اینکه ما فراتر از تبیین احکام الهی و ارشاد به احکام خداوند بگوییم اینها هم حق تصرف یا امر و نهی نسبت به دیگران داشتند یا نه، ما این ادعا را نمی‌کنیم. حتی ممکن است غیر انبیاء اولوالعزم، مثل حضرت داود ممکن بود کسی مأمور برای خانواده خودش بود؛ لذا در یک منطقه‌ای ممکن بود ده تا پیامبر با هم بودند.

«والحمد لله رب العالمین»